

چرا پهلوان‌نامه‌های پس از شاهنامه مطرح نشده‌اند؟

دکتر احمد خاتمی - علی جهانشاهی افشار

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی

چکیده

فردوسی به‌عنوان بزرگ‌ترین حماسه‌سرای ادب فارسی از سوی شاعران پس از خود مورد تقلید قرار گرفته است. اما نکته مهم آن است که هیچ یک از این مقلدان نتوانسته‌اند اثری همسنگ شاهنامه در ارزش و اقبال عمومی بیافرینند. محققان دلایل گوناگونی چون برتری جنبه‌های ادبی (دوری از تراحم تصاویر، هماهنگی تصاویر با موضوع و ...) و مسائل تاریخی را در این خصوص برشمرده‌اند. اما جدای از موارد یادشده، می‌توان ضعف ساختاری این پهلوان‌نامه‌ها را نیز بر این دلایل افزود. نگارندگان بر این باورند که خروج منظومه‌های پهلوانی پس از شاهنامه از ساختارهای حاکم داستان‌سرایی حماسی، سبب پذیرفته نشدن و عدم مقبولیت آنها در مقایسه با شاهنامه گردیده است. برای تبیین و اثبات این مدعا، ساختار داستانی دو منظومه پهلوانی پس از شاهنامه (برزنامه و جهانگیرنامه) بر اساس الگوی پراپ با ساختار داستان «رستم و سهراب»، که هر سه آنها بر پایه نبرد خویشاوندی شکل گرفته‌اند، مقایسه می‌شود.

کلیدواژه‌ها: ساختارگرایی، نبرد خویشاوندی، رستم و سهراب، برزو، جهانگیر.

تاریخ دریافت مقاله: 87/7/5

تاریخ پذیرش مقاله: 88/1/30

Email: aJahanshahiafshar@gmail.com

مقدمه

«در چند دهه گذشته، هیچ گرایش نظری در علوم انسانی و علوم نظری به اندازه اصالت ساخت تأثیر نداشته است.» (پراپ 1368: 7) و این تأثیر حاصل تحقیقات محققانی چون فردینان دو سوسور، رولان بارت، میشل فوکو و کلودی لوی استروس و با گسترده‌گی معنایی اصطلاح ساختارگرایی، زیگموند فروید و کارل مارکس است. ساختارگرایی روش جست‌وجوی واقعیت در روابط اشیاء منفرد است. در این روش محقق می‌کوشد تا پس از کشف و معرفی کوچک‌ترین واحد ساختاری، به روابط متقابل میان این واحدها و چگونگی ترکیب آنها پی ببرد. ساختارگرایان شیوه تجزیه و تحلیل ساختاری را در حوزه‌های گوناگون اجتماعی، مردم‌شناسی،

روانشناسی و علوم ادبی به کار گرفتند. آنان در هر یک از این حوزه‌ها به الگوهای مشترک در میان اجزای مختلف و کشف روابط متقابل این الگوها دست یافتند، لوی استروس اسطوره‌های به ظاهر متفاوت را انواعی از شمار محدودی موضوع اساسی برشمرد. (یگلتون 1383: 143) و فریزر با پژوهش در جادو و دین به نزدیکی ساختاری فرهنگ‌های به ظاهر متفاوت اقوام گوناگون دست یافت.

از دیگر جلوه‌های الگوی مشترک، نبرد خویشاوندی در حماسه و داستان‌های پهلوانی است که در این باره نیز آنتونی پاتر تحقیقی جامع بر اساس هشتاد داستان نبرد پدر و پسر در ادبیات جهان انجام داده است که از این میان چهار داستان رستم و سهراب (ایرانی)، هیله براند و هادو براند (آلمانی)، کوکولین و کنلای (ایرلندی) و ایلیا مورمیث و سکلیک (روسی) بیش از سایر داستان‌ها در موضوع، جزئیات و ساختار به هم شبیه‌اند. (خالقی مطلق 1372: 53)

چارچوب کلی داستان‌های یادشده بدین‌گونه است که پهلوانی به دور از شهر و دیار خود - بیشتر در غربت - ازدواج و پس از مدت کوتاهی همسر خود را ترک می‌کند. حاصل این تزویج معمولاً پسری است که در غیاب پدر در خانواده مادری پرورش می‌یابد و پهلوانی نام‌آور می‌شود و در جست‌وجوی پدر و یا به قصد نبرد رهسپار سرزمین پدری می‌گردد و رویارویی او با پدر اغلب به طور ناشناخته و همراه با درگیری است. در زبان فارسی، پس از شاهنامه منظومه‌هایی مانند برزنامه، جهانگیرنامه، بانوگشسب‌نامه، شهریارنامه، گشتاسب‌نامه و ... با موضوع نبرد خویشاوندی پدید آمده است که در هر منظومه دو خویشاوند رویاروی یکدیگر قرار می‌گیرند.

در مقاله پیش‌رو، ضمن مقایسه ساختار دو داستان برزنامه و جهانگیرنامه با ساختار داستان «رستم و سهراب» - که همگی بر پایه نبرد خویشاوندی شکل گرفته‌اند - بر اساس الگوی پراپ چرایی عدم شهرت و مقبولیت دو منظومه یادشده، بررسی می‌شود.

چارچوب نظری

ولادیمیر پراپ (1895-1970) از جمله کسانی است که دسته‌بندی و شناخت ساختار قصه‌های فولکلوریک را موضوع اصلی کار خود قرار داد. کتاب ریخت‌شناسی قصه‌های پریان که مهم‌ترین اثر او در این باره است، تأثیر قاطعی بر ساختارگرایی و ساختارگرایانی چون استروس، گرماس، برمون، بارت و تودورف داشته است.⁽¹⁾

نظر به تأکید بارت مبنی بر اینکه روش پراپ پایه تحلیل ساختاری متن است (احمدی 1378: 147) و اگر تحلیل ساختاری، موضوع یادشده را به مناسبات میان اجزای تشکیل‌دهنده تفکیک می‌کند (پارکر 1383: 21)، پس پراپ را نیز بایستی یک ساختارگرا به شمار آورد، چرا که روش کار او شناخت و تعیین عناصر ثابت و متغیر در قصه و کشف روابط متقابل این عناصر بود. وی با انتخاب یکصد قصه از مجموعه قصه‌های افاناسیف و بررسی

این قصه‌ها بر اساس رویدادهایشان به این نتیجه رسید که اگر چه در قصه‌های یادشده، شخصیت‌ها و افراد، گوناگون و پرشمارند، اما کارهایی که به وسیله آنها انجام می‌شود، از شمار مشخصی تجاوز نمی‌کند. وی کارهای شخصیت‌ها را به کوچک‌ترین واحد ممکن تجزیه کرد و آن را خویشکاری (کارکرد) - یعنی عمل هر یک از شخصیت‌های قصه از نظر اهمیتی که در مسیر قصه دارد - نامید. پراپ در فصل سوم اثرش نشان می‌دهد که تعداد خویشکاری‌های شخصیت‌ها در قصه‌های پریان کمتر از سی و یک عدد است. وی با تجزیه و تحلیل خویشکاری‌ها و شخصیت‌های قصه به چهار اصل کلی درباره قصه‌های مورد پژوهش خود دست یافت: 1- کارکردها جدای از اینکه چه کسی و چگونه آنها را انجام می‌دهد، سازه‌های بنیادی و عناصر ثابت و تغییرناپذیر قصه‌اند. 2- کارکردها در قصه‌های پریان محدود است. 3- توالی این عناصر و کارکردها همیشه یکسان و یکنواخت است. 4- تمام قصه‌ها از نظر ریخت و ساختار به یک تیپ اصلی تعلق دارند. (احمدی 1378: 145 و پراپ 1368: 53-56)

نگارندگان در این پژوهش برآنند تا با تکیه بر نظریه پراپ، ساختار منظومه‌های پهلوانی *برزونامه* و *جهانگیرنامه* را با داستان «رستم و سهراب» مقایسه کنند و در صورت نیاز به توضیح درباره ریشه‌های اسطوره‌ای و حماسی هر یک از عناصر مشترک نیز بپردازند.

خلاصه داستان «برزونامه»⁽²⁾

منظومه حماسی *برزونامه* شامل 3500 بیت، از مهم‌ترین منظومه‌های حماسی است که به تقلید از *شاهنامه* فردوسی، در قالب مثنوی، به بحر متقارب مثنی محذوف یا مقصور، به زبان فارسی سروده شده است. این اثر منسوب به «عطاءبن یعقوب ناکوک» معروف به «ناکوک» است. لحن ساده و حماسی، نزدیکی آن به شیوه بیان فردوسی، وارد نشدن عناصر سامی، استفاده اندک از واژگان عربی و مشابهت‌های زبانی میان *برزونامه*، *شاهنامه* و *گرشاسب‌نامه*، نشان از قدمت این منظومه دارد.

موضوع اصلی منظومه، شرح پهلوانی‌های «برزو» - پسر سهراب - و روایات مربوط به خاندان رستم است که در متن اصلی *شاهنامه* فردوسی نیامده است. سراینده در بخش آغازین آن که به تقلید از داستان رستم و سهراب ساخته شده است، بخشی از داستان سهراب را مطابق با متن *شاهنامه* فردوسی نقل کرده و سپس با مقدمه‌ای کوتاه و بدون ذکر مأخذ، به روایت داستان برزو پرداخته است. براساس این متن، سهراب پیش از نبرد با ایرانیان با دختری «شهره» نام در سرزمین «سنگان» آشنا شده، وی را به همسری برگزیده بود. از این وصلت برزو زاده شد. شهره، اصل و نسب برزو را از او پنهان داشت تا مبادا به کین‌خواهی پدر به جنگ رستم برود. افراسیاب چون در نبردی با رستم از چنگ او گریخته بود، به سرزمین سنگان رسید و با دیدن برزو، شیفته توانایی او شد. وی برزو را فریفت و به پیکار ایرانیان روانه کرد. برزو که در این نبرد به وسیله فرامرز به اسارت

ایرانیان در آمده بود، در راه فرار از زندان با رستم رویارو می‌شود و ضمن شکست و آگاهی یافتن از نسب خود به جمع پهلوانان ایرانی می‌پیوندد. از این پس، شخصیت‌هایی وارد داستان شده‌اند که از برخی از آنان در شاهنامه نشانی نیست. به گفته صفا، مأخذ و اساس کار سراینده برزنامه، مانند داستان رستم، کتابی حماسی به نثر بوده و شاعر آن را با چنان مهارتی به نظم کشیده است که می‌توان آن را از نظر توجه به اصول حماسه‌سرایی و شیوه توصیف میدان‌های نبرد، زیباترین و بلندترین منظومه حماسی پس از شاهنامه دانست.

بخشی از منظومه برزنامه به سرگذشت «سوسن» رامشگر تورانی، اختصاص دارد که از سوی افراسیاب برای فریب و اسارت پهلوانان ایرانی به ایران آمد. سوسن به یاری «پیلسم» بسیاری از پهلوانان ایرانی را به اسارت سپاه افراسیاب درآورد. رستم، پس از آگاهی از این امر، به نبرد آنان رفت و پس از درگیری با سپاه افراسیاب، پهلوانان ایرانی را رها ساخت که این نبرد به جنگ افراسیاب و کی‌خسرو و شکست افراسیاب و اعطای درفش عقاب با ده هزار سپاهی و ولایت غور و هری از جانب کی‌خسرو به برزو منتهی شد. (صفا 1374: 307-311، افشاری 1378: 93-94، عطاءبن‌یعقوب ناکوک 1384: 11-28 و رزمجو 1381: 122-123)

خلاصه داستان «جهانگیرنامه»

جهانگیرنامه، منظومه‌ای است حماسی، افزون بر شش‌هزار بیت در سرگذشت جهانگیر فرزند رستم در قالب مثنوی که در بحر متقارب مثنی محذوف سروده شده است. اشعار جهانگیرنامه از نظر فخامت و استواری در سراسر آن یکسان نیست. به نوشته ذبیح‌الله صفا بخش‌هایی از آن متعلق به اواخر قرن ششم، و به احتمال قوی‌تر، متعلق به اوایل قرن هفتم است، اما از سویی دیگر، با توجه به برخی عبارات و ترکیبات آن، به آثار قرون متأخرتر، از جمله آثار قرن نهم، همانند است.

سراینده در جای‌جای کتاب داستان‌ها را از قول «راوی» نقل کرده است. تکرار واژه راوی و اینکه گاه سراینده داستانی را نیمه تمام گذارده و داستانی دیگر را نقل کرده و باز به داستان قبل برگشته است، به سخن‌پردازی نقالان و قصه‌گویان شبیه است. ذکر موجوداتی مانند دیو و جادو، بیشتر با نام‌های عربی در جهانگیرنامه بیش از منظومه‌های حماسی کهن‌تر از آن است و داستان‌هایی مانند رفتار شدن جهانگیر در طلسم و کیفیت رهایی او، کاربرد اصطلاحاتی مانند دعای «باطل‌السحر» آن را بیش و کم به حماسه‌های عامیانه - که بیشتر منثور و پرداخته نقالان است - همانند کرده است. رستم در جهانگیرنامه بیشتر به منادی پی می‌ماند که کافران را به یکتاپرستی فرا می‌خواند.

سراینده نخست به اجمال داستان رستم و سهراب را بر اساس شاهنامه بیان کرده و سپس شرح داده است که رستم پس از مرگ سهراب از غم و اندوه بسیار راهی کوه و بیابان شد و به سوی مازندران رفت. از اینجای داستان رستم برای مدتی نزدیک بیست سال از سرزمین و کسان خویش دور افتاد، به بیشه‌زاری رسید و در

بیشه‌زار به دختر مسیحای عابد دل باخت و با او ازدواج کرد و چهل روز در آنجا ماند. در ادامه، رستم روزی در شکارگاه با دیوی غواص نام روبه‌رو می‌شود و پس از ماجرای او را می‌کشد. دختر مسیحا که از رستم باردار شده است، کودکی به دنیا می‌آورد که نام جهانگیر بر او می‌نهند. جهانگیر در نوجوانی یلی نیرومند می‌شود. مسیحای عابد او را با گروهی از مازندران به ایران گسیل می‌دارد تا به خاندان خود، پهلوانان زابل، بپیوندد و ایرانیان را در جنگ با تورانیان یاری دهد. افراسیاب (شاه توران) و هومان، جهانگیر را می‌فریبند و او مصلحت می‌بیند که به جمع آنان بپیوندد و سپس در جنگ تورانیان با ایرانیان طی حوادثی با پهلوانان ایران تن به تن نبرد می‌کند و پیروز می‌شود و آنان را در اردوی توران به بند می‌کشد. هنگامی که در آوردگاه با زال، نیای خود، روبه‌رو می‌شود، خود را به او می‌شناساند و تا پایان روز با هم برای فریب افراسیاب به طور صوری و ظاهری کارزار می‌کنند، سپس پهلوانان ایران را از بند می‌رهاند و همگی سپاه افراسیاب را در هم می‌شکنند، و جهانگیر به بارگاه کی‌کاووس راه می‌یابد. پس از آن به وقایع گوناگون و شرح دلاوری‌های جهانگیر پرداخته شده است. ایرانیان با سپاه سقّلاب‌شاه می‌جنگند و به یاری جهانگیر پیروز می‌شوند و سقّلاب دین یزدان را می‌پذیرد. جهانگیر به مغرب‌زمین لشکر می‌کشد و با سپاه مغرب می‌جنگد. داراب‌شاه، فرمانروای مغرب، از رستم - که سال‌هاست در مغرب‌زمین اقامت دارد - یاری می‌خواهد و رستم و جهانگیر، بی‌آنکه یکدیگر را بشناسند، با هم می‌جنگند. رستم بر جهانگیر فائق می‌آید و خنجر می‌کشد تا او را بکشد. فرامرز، که از شیبه رخس، رستم را شناخته است، جهانگیر را به رستم می‌شناساند. رستم به سپاه ایران می‌پیوندد و با داراب‌شاه، که بت‌پرست است، می‌جنگد. با مرگ داراب‌شاه مغرب تسخیر می‌شود و رستم، سقّلاب‌شاه را فرمانروای مغرب می‌کند. در پایان داستان روزی جهانگیر به شکار می‌رود، دیوی غافلگیرانه او را از کوه به پایین می‌اندازد و جهانگیر درمی‌گذرد. رستم در سوک او زاری می‌کند و مادر جهانگیر از این خبر جان می‌دهد. (صفا 1374: 323-324، افشاری 1386: 497-498 و رزمجو 1381: 125-128)

پس از آنکه با این داستان‌ها هر چند به شکل مختصر آشنا شدیم، اینک عناصر مشترک در منظومه‌های پهلوانی مشخص شده را بررسی می‌کنیم:

غیبت

در منظومه‌های مورد پژوهش، پهلوانی به طور اتفاقی از سرزمین خود خارج و به سرزمین بیگانه وارد می‌شود: در داستان «رستم و سهراب»، پهلوان به عزم شکار از خانه خارج می‌شود و در نخجیرگاه پس از شکار و استراحت به خواب می‌رود. در این هنگام گروهی سواران آن مرز و بوم اسب او را که برای چرا رها شده بود، می‌ربایند. پهلوان (رستم) در جست‌وجوی اسب خود و پیگیری نشان پای آن به شهر سمنگان می‌رسد:

... غمی بود چون بارگی را نیافت سراسیمه سوی سمنگان شتافت

(فردوسی 1386: 119)

در برزنامه، گذر پهلوان (سهراب) که در پی یافتن اسبی مناسب و دلخواه خویش است، به سرزمین شنگان می‌افتد:

به سوی فسیله برون تاخت گو که پیدا کند بارگیری به دو
فسیله به شنگان بدی بیشتر شد آن جایگه گرد خورشیدفر
(عطاءبن یعقوب ناکوک 1384: 29)

در جهانگیرنامه، پهلوان ایران که از سوگ فرزند (سهراب) و اقدام خویش اندوهگین است، سردرگم و بی هدف از زابل بیرون می‌آید و ناخواسته قدم به سرزمین مازندران می‌گذارد:

تہمتن ز سوگ گرامی پسر تو گفستی که نشناخت پا را ز سر
ابانالسه و آه زاری کسان ز زابل روان شد به مازندران
(مادح هراتی 1380: 19)

ازدواج

در هر سه منظومه، پهلوان ناخواسته و به‌طور اتفاقی با دختری زیبارو روبه‌رو می‌شود.

در برزنامه، پهلوان (سهراب) که در جست‌وجوی اسب به سرزمین شنگان وارد شده بود، با دختری «شهر و» نام برخورد می‌کند و به او مایل می‌گردد.

در این بود سهراب کز دور دشت یکی ماه‌پیکر بر او برگذشت
... به یک چشم کز دور او را بدید به دل مهر و پیوند او برگزید
(عطاءبن یعقوب ناکوک 1384: 30)

در داستان «رستم و سهراب» ملاقات با درخواست دختر (تهمینه) صورت می‌گیرد که نیمه‌شب به بالین پهلوان می‌آید:

چون یک بهره از تیره شب درگذشت شباهنگ بر چرخ گردون بگشت
سخن‌گفتن آمد نهفتسه به راز در خوابگه نرم کردند بساز
یکی برده شمعی معنبر به دست خرامان بیامد به بالین مست
پس پرده اندر یکی ماه‌سروی چو خورشید تابان پر از رنگ و بوی
(فردوسی 1386: 122)

در جهانگیرنامه، پهلوان (رستم) در سرزمین مازندران با دختر مسیحای عابد ملاقات می‌کند:

به هر بیشه می‌گشت آن پهلوان سراسیمه مانند دیوانگان
... یکی روز در بیشه‌زاری رسید ز ناگه یکی ماه‌پیکر بدید
(مادح هراتی 1380: 19)

در هر سه منظومه، پهلوان در دیار بیگانه با دختری که دیده است، ازدواج می‌کند. از مشخصه‌های کلی و مشترک این داستان‌ها این است که عروسان همه بیگانه‌اند و آشنایی پهلوان با آنها در مرز دو کشور یا در خاک کشور بیگانه صورت می‌گیرد⁽³⁾ و بی‌آنکه پهلوان قصد ازدواج داشته باشد، حوادث داستان او را به این سمت سوق می‌دهند (مزداپور 1383: 173-174). مزداپور در جایی دیگر می‌نویسد که برخی از این عروسی‌ها یک رابطه

جنسی ساده است که گاهی نیز منظور از آن تولد فرزندی است (مزدپور 1354: 109) که البته این اعتقاد آشکارا در داستان رستم و سهراب در گفتار دختر (تهمینه) خطاب به پهلوان دیده می‌شود. در این داستان، دختر (تهمینه) که در پی شنیدن خصایل و برتری‌های پهلوان، نادیده عشق او را برگزیده و خرد را از بهر این عشق کشته است، نیمه‌شب به بالین پهلوان می‌آید⁽⁴⁾ و خواهان کامیابی از او می‌شود، اما در دو داستان دیگر درخواست و ابراز اشتیاق از سوی پهلوان صورت می‌گیرد.

باتوجه به موارد یاد شده، نظر غالب این است که این گونه ازدواج‌ها یا در میان اقوامی مرسوم بوده که در شرف انتقال از حکومت مادرسالاری به حکومت پدرسالاری بوده‌اند (همان: 99 و مینوی 1369: 16 و ستاری 1373: 12) و یا اینکه این اقوام هرگز دختر به بیگانه نمی‌دادند زیرا آنان را اعتقاد بر این بود که ویژگی‌های تباری و نژادی از طریق خون مرد منتقل می‌شود، از این رو، برای جلوگیری از آلوده شدن نژاد، دختران خود را به عقد بیگانه در نمی‌آوردند. (کریستن سن 1367: 299، حمیدیان 1372: 102 و اعتماد مقدم 1355: 4)

فریزر برای این گونه موارد مسأله مادرتباری را مطرح می‌سازد؛ نظام اجتماعی‌یی که در آن تبار و نژاد به وسیلهٔ مادر تعیین و مالکیت نیز از همان طریق منتقل می‌شود. البته وی اذعان می‌دارد که در این گونه نظام‌ها، مادرتباری به هیچ وجه به معنی مادرشاهی نیست. (فریزر 1383: 440-430)

در هر سه داستان، برای تزویج، عقدی نیز مطابق رسم و آیین برگزار می‌گردد.

در داستان «رستم و سهراب»، در همان شب موبدی برای این امر فراخوانده می‌شود⁽⁵⁾:

بفرمود تا موبدی پره‌نر	بیایند بخواهد ورا از پــــدر
بدان پهلوان داد آن دخت خویش	بدانسان که بودیش آیین و کیش

(فردوسی 1386: 80)

در *برزونامه*، پهلوان (سهراب) دختر (شهره) را به خیمه خود می‌آورد و پس از وعده‌های نیکو، به رسم ملوک عجم او را عقد می‌بندد:

به خیمه درآورد و بنشانند شاد	فراوان بدو نیکوی وعده داد
پس آنگه گرفتش به لوزینه دست	به رسم ملوک عجم عقد بست
به مهر معین به دین درست	رخ خاطر از گرد اندوه شست

(عطاءبن یعقوب ناکوک 1384: 30)

در *جهانگیرنامه*، پهلوان (رستم) پس از درخواست ازدواج خود با دختر مسیحای عابد و موافقت مسیحا، با او مطابق رسم و آیین ازدواج می‌کند:

ببستند عقد مه دلنواز	به آیین و دین با گو سرفراز
سپردند دختر بدان پهلوان	از آن شاد شد پهلوان جهان

(مادح هراتی 1380: 25)

رفتن پهلوان و ترک همسر

در بیشتر قصه‌هایی که در آن جنگ پدر و پسر اتفاق می‌افتد، پهلوان قصه در دیار غربت با زنی - که مادر فرزند او خواهد شد - ملاقات می‌کند و بلافاصله پس از ازدواج با او، سرزمینش را ترک می‌نماید (مینوی 1369: یج). در این‌گونه داستان‌ها رفتن مرد از پیش زن معمولاً به دلایل گوناگونی مانند حضور در جنگ، بازرگانی، ماجراجویی و . . . مکرر دیده می‌شود. (پاتر 1384: 11) و مطابق آیین ازدواج برون‌مرزی، فرزند که به خانواده مادری تعلق دارد نزد مادر باقی می‌ماند. (خالقی مطلق 1372: 64 و راوندی 1356: 662)

برخی دیگر از پژوهندگان در این باره معتقدند که در دوران مادرسالاری، زندگی سربازی نوعی زندگی عادی به شمار می‌رفت و چه بسا پیش می‌آمد که فردی که در خدمت امیری یا بزرگی به عنوان پهلوان خدمت می‌کرد، به هر منظور مجبور به ترک سرزمین خویش به همراه امیر یا بزرگ مذکور شود و تا سالیان بسیار از خانواده خویش دور افتد و چه بسا که در این سالیان فرزند او بالیده و به جایگاه مردی و مردانگی رسیده و روزی ناشناس رو در روی پدر قرار گیرد. (خالقی مطلق 1372: 53-78 و پاتر 1384: 112-130)

در داستان «رستم و سهراب»، پهلوان (رستم) پس از اینکه شبی را در سمنگان به صبح می‌رساند، صبحگاه با یافتن اسب خود روانه ایران می‌شود و همسر خود را ترک می‌کند:

چو خورشید رخشنده شد بر سپهر بیاراست روی زمین را به مهر
... بیامد سوی شهر ایران چو باد و زین داستان کرد بسیار یاد

(فردوسی 1386: 125)

در برزنامه، تنها از آمیزش پهلوان (سهراب) با دختر (شهره) سخن گفته شده و از اقامت او در سرزمین شنگان ذکری به میان نیامده است:

به پا خاست بر سان بادِ دمان به آب اندر آمد هم اندر زمان
بیامد سپه را به ایران کشید چنان بود رزمش که گوشت شنید

(عطاءبن یعقوب ناکوک 1384: 32)

در جهانگیرنامه، پهلوان (رستم) پس از آنکه چهل روز را با خانواده همسر سپری می‌کند، روزی به عزم شکار به ساحل دریا پا می‌گذارد. در ساحل ماجرای رخ می‌دهد که پهلوان را به دیار مغرب می‌کشاند و سبب جدایی او از خانواده همسر می‌شود:

چهل روز رستم در آن خانه بود به شادی بر ماه فرزانه بود
یکی روز رستم ز بهر شکار ز منزل روان شد به دریا کنار

(مادح هراتی 1380: 25)

دادن نشانی

پهلوان حین ترک سرزمین بیگانه، شیئی به عنوان نشانی به همسر خویش می‌دهد و از آنجا که در جهانگیرنامه، جدایی پهلوان به طور ناخواسته و اتفاقی صورت می‌گیرد، از دادن نشانی خبری نیست. در داستان «رستم و سهراب»، پهلوان مهره‌ای به همسر خود می‌سپارد:

بدو داد و گفتش که این را بدار
 بگير و به گيسوی او بر بدوز
 وراي دون که آيد ز اختر پسر
 اگر دختر آرد ترا روزگار
 به نيك اختر و فال گیتی فروز
 ببندهش به بازو نشان پدر
 (فردوسی 1386: 25)

در برزنامه، نشانی، انگشتری بی است که پهلوان (برزو) به همسر خود می دهد:

ز انگشت خود کرد خاتم برون
 چو هنگام زادن در آید فراز
 اگر آوری دختر ماهروی
 اگر پور باشد بگردد دلیر
 به انگشت او کن تو انگشتری
 بدو گفت کای سرو سیمین ستون
 ترا خود بدین خاتم آید نیاز
 به مویش فروتاب زین نامجوی
 به میدان در آید چو غرنده شیر
 مبادا که گردد ز دانش بری
 (عطاءبن یعقوب ناکوک 1384: 31)

تولد نوزاد خارق العاده (قهرمان)

در هر سه منظومه، نوزاد - که در خانواده مادری متولد شده و در آینده قهرمان داستان می شود - رشد و نبوغی خارق العاده دارد:

فردوسی در وصف نوزاد حاصل از تزویج رستم و تهمنه چنین می گوید:

چو یک ماهه شد همچو یک سال بود
 چو یک ساله شد ساز مردان گرفت
 چو ده ساله شد زان زمین کس نبود
 برش چون بر رستم زال بود
 به پنجم دل تیر و چوگان گرفت
 که یارست با وی نبرد آزمود
 (فردوسی 1386: 125)

شاعر در برزنامه در وصف تولد و بالیدن کودک چنین می آورد:

به فرمان یزدان جدا گشت از اوی
 برش چون بر شیر و چهره چو خون
 به بالا بلند و به بازو قوی
 به شکل و به هیأت چو سهراب بود
 دلفروز برزوی خورشیدروی
 قوی بازوانش چو ران هیون
 میان لاغر و ساعدش پهلوی
 اگر چند چون قطره ای آب بود
 (عطاءبن یعقوب ناکوک 1384: 32)

در جهانگیرنامه، نوزاد چنین وصف می شود:

به نازش سه دایه همی داد شیر
 ... درآمد چو عمرش به سال سه پنج
 به دیدار چون رستم پیلتن
 ... چو بگذشت بر وی ده و پنج سال
 ز بن بر بکندی درخت کهن
 ز شیر سه دایه نمی گشت سیر
 نبودی چو او در سرای سپنج
 به قامت چو سهراب لشکرشکن
 (مادح هراتی 1380: 84)

نبودی به گیتی مر او را همال
 شدی خیره از روی او انجمن
 (همان: 105)

داستان سنتی ما در خدمت خوارق عادات و امور برجسته است و داستان به سیر طبیعی وقایع کمتر توجه می‌کند و در عوض به وقایع و حوادث برجسته و هیجان‌انگیز متمایل می‌شود. به همین دلیل درخواندن این گونه قصه‌ها پیوسته با امور خارق‌العاده و شگفت روبه‌رو می‌شویم (حمیدیان 1372: 19). در بیشتر این قصه‌ها، کودک در مراحل مختلف جنینی، تولد و رشد و بلوغ، مقرون به شگفتی و عجایب است و قدرت خارق‌العاده‌ای دارد.

قهرمان خانه را ترک می‌کند

در بیشتر داستان‌های نبرد پدر و پسر، قهرمان (فرزند) پس از دریافت مشخصات پدر در جست‌وجوی او روانه می‌شود. در افسانه ایرلندی، کنلای با کشتی برای یافتن پدر خود به ایرلند می‌رود (خالقی مطلق 1372: 85 و مختاری 1379: 187). در داستان "ادیسه" اثر هومر - شاعر نامدار یونانی و متعلق به چهار یا پنج قرن قبل از میلاد - تلگونس به جست‌وجوی پدر از جزیره آندیا به شهر ایتاکا رفت (وهمن 1347: 32). در داستان ایللیای پهلوان و شاهین از افسانه‌های حماسی شوروی مربوط به قرون 12 و 13 میلادی، شاهین فرزند ایللیا به سراغ پدر می‌آید. (مختاری 1379: 188)

در هر سه داستان، قهرمان چه در جست‌وجوی پدر و چه برای جنگ با دشمن، سرزمین مادری را ترک می‌گوید و روانه شهر و دیار پدر می‌شود.

در داستان «رستم و سهراب» قهرمان پس از دریافت مشخصات پدر از مادر خود، با سپاهی از جنگاوران روانه سرزمین پدر (ایران) می‌گردد تا با از میان برداشتن شاه آن سرزمین، پدر را به جای او بنشاند:

برانگیزم از گاه کـــاووس را ز ایران بیرم پی طـــوس را
به رستم دهم تاج و تخت و کلاه نشانمش بر گاه کاووس شاه

(فردوسی 1386: 126)

در *برزنامه*، قهرمان (برزو) که نیرنگ شیر بر او کارگر آمده با سپاهی گران روانه جنگ با دشمن (پدر) می‌شود و تلاش‌های مادر برای آگاه ساختن او از نیرنگ شیر و بازداشتن او از حرکت، مفید واقع نمی‌شود:

چو بشنید برزو دل پر ز کین کشیدش سپه سوی ایران‌زمین

(عطاءبن‌یعقوب ناکوک 1384: 67)

در *جهانگیرنامه*، اخترشناسان آینده‌ای روشن برای قهرمان - که با سرپرستی پدر بزرگش پرورش یافته است - پیش‌بینی کرده‌اند مبنی بر اینکه او سپهدار پادشاه سرزمین پدری می‌شود. از این رو، پدر بزرگ تصمیم می‌گیرد که قهرمان را به سوی ایران رهسپار سازد تا به خویشان پدر بپیوندد. قهرمان پیش از حرکت از اصل و تبار خود جويا می‌شود که پدر بزرگ این‌گونه به او پاسخ می‌آورد:

پدر باشدت رستم زابلی که مشهور عالم شد از پردلی
... بسی شادمان شد ز اصل و نژاد در شادمانی به دل برگشاد
چنین گفت پس با مسیحای پیر که هر کس که داری صغیر و کبیر

به من ساز همراه تا سوی ری شتابم به نزدیک کاووس کی
... برون شد ز مازندران پهلوان به همره دو صد نامدار جوان
(مادح هراتی 1380: 106)

ورود شریر

در هر سه این داستان‌ها افراسیاب است که به صورت مستقیم و غیرمستقیم در نقش شریر ظاهر می‌شود. در جهانگیرنامه شریر در پی آگاهی یافتن از ناپدید شدن جهان‌پهلوان ایران با لشکر کشیدن به این سرزمین وارد صحنه می‌شود (همان: 83) و صحنه برخورد او با قهرمان زمانی است که قهرمان قصد پیوستن به سپاهیان ایران را دارد که به سپاه او برمی‌خورد و پس از زد و خورد با طلایه سپاه به نزد شریر آورده می‌شود. (مادح هراتی 1325: 114-125)

در برزنامه ورود شریر به داستان هنگامی است که با جمعی از سپاهیان خود گریزان به سرزمین شنگان - محل سکونت قهرمان - رسید و در همین زمان است که قهرمان پس از درگیری کوتاهی به نزدش آورده می‌شود. (عطاءبن‌یعقوب ناکوک 1384: 33-37)

در داستان «رستم و سهراب»، از تصمیم و آمادگی قهرمان (سهراب) برای لشکرکشی به ایران خبردار می‌شود و او از اینجا وارد داستان می‌شود. (فردوسی 1386: 128)

شریر از احوال قهرمان خبر به دست می‌آورد

شریر که در هر یک از منظومه‌ها از توانایی‌های خارق‌العاده قهرمان حیرت‌زده شده است، می‌کوشد درباره او آگاهی و اطلاعاتی به دست آورد.

در جهانگیرنامه، قهرمان با طلایه سپاه شریر برخورد می‌کند و به شمشیر و کوپال پهلوانان زیادی را از میان برمی‌دارد. شریر سواری به نام گروی زره را به نبرد او می‌فرستد و پس از شکست خوردن او هومان را به سوی قهرمان روانه می‌سازد تا به هر گونه که ممکن است او را با خود یار سازد. (مادح هراتی 1325: 112-120)

در برزنامه، شریر که گریزان وارد سرزمین قهرمان شده است با دیدن یال و برز او شگفت‌زده می‌گردد، ابتدا رویین، پسرپیران، پیران و سپس گرسیوز را در پی او می‌فرستد و او را به نزد خود فرا می‌خواند و قهرمان پس از رسیدن به نزد شریر داستان زندگی خویش را برای او بازگو می‌کند. (عطاءبن‌یعقوب ناکوک 1384: 33-38)

در داستان «رستم و سهراب»، شریر به محض این که از تصمیم قهرمان مبنی بر حرکت مطلع می‌شود، دو تن از سرداران نامی خود (هومان و بارمان) را با سپاهی گزیده با او همراه می‌سازد که ضمن این که محرک قهرمان به سوی اهداف شریرند، از نزدیک وضعیت او را نیز به شریر گزارش دهند. (فردوسی 1387: 128)

اغواگری شریر

در هر منظومه شریر می‌کوشد تا با دادن وعده‌های تاج و تخت و کشور و ... قهرمان را فریب دهد. در برزنامه، قهرمان به نزد شریر فراخوانده می‌شود و شریر با وعده‌های گوناگون، وی را فریب می‌دهد.

بیابی ز من دولت و کام تو
همان کشور و دخترم آن دوست
ز توران زمین تا به ماچین و چین
... یکی سهمگن کار دارم بزرگ
... یکی مرد از ایران پدید آمدست
... کنون گر تو با او نبرد آوری
تورا باشد این لشکر و بوم و بر

به شاهی کشد این سرانجام تو
همه لشکر من به فرمان دوست
تورا شهریاران کنند آفرین
کز آن خیره گردد دو چشم سترگ
که بند یلان را کلید آمدست
سرش را ز گردون به گرد آوری
ز دریای چین تا به مرز خزر

(عطاء بن یعقوب ناکوک 1384: 38-39)

در جهانگیرنامه، شریر به قهرمان که در هنگامه جنگ شریر با ایرانیان وارد سپاهیان او شده، این گونه وعده

می دهد:

اگر سر در آری به فرمان من
سرت برفرازم ز توران سپاه
چو گیرم سر تخت ایران به کام
به شاهی نهم بر سرت افسری
به من خویش گردی و شادی کنی

نتابی سر از عهد و پیمان من
میان مہانت دهم عز و جاه
سپارم به تو ای گو نیک نام
دهم مر تو را نازنین دختری
به ایران زمین کدخدایی کنی

(مادح هراتی 1325: 130)

در داستان «رستم و سهراب»، شریر دو سردار خود را با هدایای بسیار به سوی قهرمان روانه می کند و در

نامه ای که برای او (قهرمان) فرستاده است، با چرب زبانی و وعده های دلپذیر، او را می فریبد:

به پیش اندرون هدیه شهریار
... یکی نامه بالابه و دلپسند
که گر تخت ایران به چنگ آوری
از این مرز تا آن بسی راه نیست
فرستمت چندان که خواهی سپاه

ده اسب و ده استر به زین و به بار
نشته به نزدیک آن ارجمند
زمانه برآسایند از داوری
سمنگان و ایران و توران یکست
تو بر تخت بنشین و بر نه کلاه

(فردوسی 1386: 129)

در حالی که در چند بیت قبل، خطاب به دو سردار خویش از تصمیم خود مبنی بر کشتن قهرمان سخن

می گوید:

چو بی رستم ایران به چنگ آوریم
وزان پس بسازیم سهراب را

جهان پیش کاووس تنگ آوریم
بیندیم یک شب بر او خواب را

(همان)

قهرمان تسلیم فرمان های شریر می شود

در هر منظومه قهرمان که از هدف و نیت شریر آگاهی ندارد، با شنیدن وعده های دلپذیر شریر برای همکاری با

او موافقت می کند:

در داستان برزنامه، قهرمان پس از این که وعده های فریب آمیز شریر در او کارساز می شود:

چنین داد پاسخ به افراسیاب که شاها از این کار چندان متاب

... که گر دل بر این کار پر کین کنم مر آن مرد را خشت بالین کنم
... همه بومشان جمله ویران کنم کنام پلنگان و شیران کنم
(عطاءبن یعقوب ناکوک 1384: 40)

در داستان جهانگیرنامه، قهرمان پس از شنیدن وعده‌های تطمیعی و نیز تهدیدآمیز شریر، ابتدا تظاهر می‌کند که به قصد تجارت از جرجان خارج شده؛ اما خیلی زود برای همراهی با شریر آمادگی خود را اعلام می‌کند:

غلام شهنشاه توران منم کمر بسته جنگ ایران منم
(مادح هراتی 1325: 131)

در داستان «رستم و سهراب»، قهرمان با مشاهده هدایای شریر و دریافت نامه او، بی‌درنگ به سوی ایران حرکت می‌کند؛ امری که موافق خواست شریر است:

چنین نامه و خلعت شهریار ببردند با ساز چندین سوار
جهانجوی چون نامه او بخواند از آن جایگه تیز لشکر براند
(فردوسی 1386: 130)

یاریگر دروغین

در هر سه منظومه، شریر برای دستیابی به مقاصد خویش، بعد از فریب قهرمان، سپاهیان خود را برای همکاری با او همراه می‌سازد و از قهرمان به عنوان وسیله‌ای برای شکست دشمن دیرینه خویش استفاده می‌کند. به این منظور، در هر سه منظومه دو تن از سرداران نامی خود، هومان و بارمان، را مأمور همکاری با قهرمان می‌کند تا ضمن تحریک و تشویق او علیه ایران، در مواردی از شناخت و آشنایی متقابل قهرمان با پدر و خویشانش جلوگیری کنند که در داستان «رستم و سهراب» این امر حاصل می‌شود.

مقابله آغازین

در هر سه منظومه قهرمان موفق می‌شود در اولین برخورد و رویارویی طلایه، مرزبانان و پیشاهنگان دشمن را شکست دهد و فرد یا افرادی از سپاهیان دشمن را نیز به اسارت درآورد:

در داستان «رستم و سهراب»، قهرمان به دژ مرزی دشمن می‌رسد و پس از نبرد با دو تن از پهلوانان حافظ دژ، یکی را اسیر و دژنشینان را وادار به ترک دژ می‌کند. در ادامه نیز پس از آنکه دایی قهرمان - که برای شناساندن قهرمان و پدرش به یکدیگر همراه او شده بود - کشته می‌شود، قهرمان آشفته و خشمناک بر اردوی دشمن می‌تازد و چنان رستخیزی در لشکریان دشمن ایجاد می‌کند که جملگی پهلوانان از چنگال او می‌گریزند و به جهان پهلوان خویش پناه می‌برند.

در برزنامه، طوس و فربرز از سوی پادشاه مأمور درهم کوبیدن لشکر قهرمان در مرز می‌گردند، اما این دو قبل از آنکه کاری از پیش ببرند به اسارت قهرمان درمی‌آیند.

در جهانگیرنامه، قهرمان که فریب شریر در او مؤثر افتاده و به سپاهیان او پیوسته است، هر روز به میدان می‌آید و پهلوانی از پهلوانان دشمن را به خم کمند گرفتار می‌سازد.

پرس و جو

در هر یک از سه منظومه دربارهٔ هویت و توان قهرمان و پهلوان پرس و جو می‌شود و به هر یک از طرفین دربارهٔ دیگری اطلاعاتی داده می‌شود. هر یک از این دو پهلوان نیز می‌کوشند دربارهٔ دیگری آگاهی‌هایی به دست آورند که در این باره پهلوان دشمن در دو داستان، مخفیانه به اردوی قهرمان می‌رود تا از نزدیک از هویت قهرمان خبر بگیرد. از دیگر تلاش‌ها در این راستا نام‌پرسی و افشای نام است و معمولاً حریفان با بیان نام خود و رجزخوانی و برشمردن هنرها و فضایل خود برای تضعیف روحیه هم‌اورد خود می‌کوشیدند و در این میان در مواردی نیز برخی پهلوانان از افشای نام خود خودداری می‌کردند.

توجه به یک اعتقاد خرافی مبنی بر اینکه «نام» جزئی از وجود فرد است و آگاهی یافتن دشمن بر نام شخص به مثابه تصرف بخشی از وجود اوست، سبب شده است که در برخی موارد، پهلوانان در مقابل پهلوان قوی‌تر از خود از افشای نام خودداری کنند. (مینوی 1369: بیج و فروید 1349: 81)

در داستان «رستم و سهراب» با وجود پافشاری‌های مکرر قهرمان، پهلوان (و در واقع پدر قهرمان) نام خود را افشا نمی‌کند:

من آیدون گمانم که تو رستمی	گر از تخمه نامور نیرمی
چنین داد پاسخ که رستم نیم	هم از تخمه سام نیرم نیم

(فردوسی 1386: 170)

البته در اینجا اعتقادی وجود دارد که علت کتمان نام از سوی پدر را تلاش ایرانیان دوستدار سرافرازی جهان‌پهلوان برای سرپوش نهادن بر شکست پهلوان محبوب خویش می‌داند. (رستگار فسایی 1369: 536)

در جهانگیرنامه نیز پهلوان (پدر قهرمان) از افشای نام خود، خودداری کرده و خود را «قاتل رزمجو» معرفی می‌کند:

به رستم چنین گفت کای نامدار	بکن نام خود پیش من آشکار
بگفتا منم قاتل رزمجوی	که هر کس کند رزم من آرزوی
چنانش فرستم به آرامگاه	که دیگر نیاید به آوردگاه

(مادح هراتی 1380: 293)

اما در مقابل، قهرمان نام خود را افشا می‌نماید:

بگفتا جهانگیر نام من است	سر چرخ گردان به دام من است
--------------------------	----------------------------

(همان)

در برزنامه با وجود این که پهلوان (که در حقیقت پدر قهرمان است) نام قهرمان (فرزند) را در میدان جنگ جویا می‌شود و او نام خود را افشا می‌کند، اما قهرمان هویت پهلوان را در برگشت از میدان جنگ در اردوگاه خویش از شریر جویا می‌شود که البته پاسخی دریافت نمی‌کند:

زمین را ببوسید [برزو] و با او نهان	چنین گفت کای شه‌ریار جهان
هم‌اورد من کیست این شیرمرد	که چون او ندیدم به دشت نبرد

چه نامست و از تخمه کیست او نباشد همانا چنین جنگجو
 ... بدو گفت افراسیاب آن زمان که بنشین و بگشای بند از میان
 به خوردن نهادند سر را همه شبان و همان روز خورده رمه
 (عطاءبن یعقوب ناکوک 1384: 77 - 78)

نبرد قهرمان با پهلوان دشمن

قهرمان در هر یک از سه منظومه، سه مرتبه با پهلوان دشمن (که در حقیقت خویشاوند اوست) روبه‌رو شده و در نبرد سوم مغلوب او می‌گردد.

در داستان «رستم و سهراب»، رویارویی اول قهرمان با پهلوان، روز بعد از مرگ دایی خویش است که قهرمان در آن روز یک تنه بر سپاه دشمن یورش می‌آورد و در پایان حمله با پهلوان دشمن (در واقع پدر خویش) می‌آویزد و این مبارزه به یک زورآزمایی - بی‌آنکه هیچ یک از طرفین پیروز شوند - پایان می‌یابد. در نبرد دوم، پهلوان دشمن که مغلوب قهرمان شده با نیرنگ⁽⁶⁾ از صدمه تیغ او رهایی می‌یابد⁽⁷⁾ و سومین برخورد، نبردی است که قهرمان مغلوب و پهلوی او با خنجر پهلوان (پدر قهرمان) دریده می‌شود.

در *برزنامه* اولین رویارویی قهرمان با پهلوان دشمن (که در واقع پدر بزرگ اوست) در میدان نبرد تن به تن است که در این نبرد پهلوان آسیب می‌بیند و در نبرد دوم، پهلوان دشمن - که در نبرد روز گذشته صدمه دیده است - سواری را با ساز و برگ جنگی خود به جای خود به جنگ قهرمان می‌فرستد و سومین رویارویی نیز زمانی روی می‌دهد که قهرمان در حال گریز از زندان دشمن در میانه راه با پهلوان برخورد می‌کند و در این نبرد است که قهرمان مغلوب می‌شود.

در *جهانگیرنامه* نیز قهرمان و پهلوان دشمن (که در واقع پدر اوست) سه بار با هم نبرد می‌کنند که در نبرد سوم، قهرمان شکست می‌خورد.

انحراف از ساختار

شناخته شدن قهرمان

تا به اینجا هر سه داستان عناصر مشترک و مشابه و به طور کلی طرح داستانی یکسانی دارند؛ اما در مورد اخیر است که انحراف در ساختار مشترک پدید می‌آید که نقشی تعیین‌کننده در ساختار کل داستان دارد.

در داستان *برزنامه*، در نبرد سوم، قهرمان مغلوب دشمن (که در حقیقت پدر اوست) می‌شود. پهلوان دشمن خنجر از نیام برمی‌کشد تا سر او را از تن جدا کند که فریاد به‌موقع مادر قهرمان و معرفی او به پهلوان، قهرمان را از هلاک می‌رهاند.

بر او چیره شد رستم شیرزاد برآورد بازو به کردار باد
 مر او را به بر زد بیفشرد سخت بیفکندش آنگه چو شاخ درخت
 برآورد زد بر زمینش ز کین توگفتی بلرزید روی زمین
 چو شیری نشست از بر نامور بدان تا زکینه ببردش سر
 ... نگه کرد مادرش او را بدید که رستم بخواهد سرش را برید

بیامد دوان تا به آوردگواه چنین گفت با رستم کینه خواه
... تو را او نبیره ست و هستی نیا بر او دل چه داری پر از کیمیا
(عطاء بن یعقوب ناکوی 1384: 147-148)

در جهانگیرنامه نیز پهلوان دشمن (و در واقع پدر قهرمان) بر قهرمان فائق می آید و در لحظه ای که قصد کشتن او را دارد، اسب پهلوان شیهه می کشد، شیهه اسب را فرزند دیگر پهلوان - که در لشکر قهرمان است - می شناسد و با شناساندن قهرمان به پهلوان (پدر)، او را از خنجر تیز رهایی می بخشد:

بر آورد آواز کای پهلوان بیندیشش از داور داوران
جهانگیر فرزند دلبنند توست ز نسل تو و پشت و پیوند تست
(مادح هراتی 1380: 298)

اما در داستان «رستم و سهراب»، قهرمان و پهلوان (و در واقع پدر) برای یکدیگر ناشناخته می مانند و پهلوی قهرمان به خنجر پهلوان دریده می گردد و آشنایی بعد از وقوع فاجعه صورت می گیرد:

سرافراز سهراب با زور دست تو گفستی سپهر بلندش بیست
غمی گشت، رستم بیازید چنگ گرفتش بر و یال جنگی پلنگ
... ز دش بر زمین بر به کردار شیر بدانست کو هم نماند به زیر
سبک تیغ تیز از میان برکشید بر شیر بیسار دل بردرید
(فردوسی 1386: 185)

همان طور که گفته شد، در داستان «رستم و سهراب»، قهرمان در پایان داستان کشته می شود و در دو منظومه برزنامه و جهانگیرنامه، قهرمانان در آخرین لحظات از مرگ رهایی می یابند. این موضوع با آنچه که در ریخت شناسی قصه های پریان آمده است، در تضاد است. بدین صورت که کودکان چنان به ریخت و ساختار قصه های پریان انس می گیرند که هر گونه انحراف از ساختار قصه را متوجه می شوند و حتی می توان از آنها خواست که پایان قصه ای ناتمام را تکمیل کنند و آنها بنا بر ساختاری که بدان مأنوس گشته اند، قصه را به پایان می برند. (پراپ 1368: 12)

نتیجه

ساختارگرایی از جمله لوی استروس و پراپ بر این باورند که قصه گوینان از الگوهای نهفته در متن که امری فوق آگاهی آنها و فرا انسانی است، آگاهی ندارند و به همین منظور نمی توانند از الگوی کلی خویشکاری ها بیرون روند. افزون بر این، ساز و کار ذهن آدمی نیز به گونه ای است که نمی تواند الگویی را که به آن خو گرفته است، به آسانی تغییر دهد و یا رها نماید.

نظر به این موضوع، نجات یافتن قهرمان در دو داستان برزنامه و جهانگیرنامه به عنوان انحرافی آگاهانه و تغییر خویشکاری تعمدانه در پایان داستان سبب انحراف از ساختاری شده است که ذهن شنوندگان مختلف در طول قرون متمادی به آن خو گرفته بود. از این رو، دو داستان برزنامه و جهانگیرنامه با وجود داشتن عناصر مشترک بسیار (غیبت،

ازدواج، رفتن پهلوان و ترک همسر، نشانی، تولد نوزاد خارق‌العاده (قهرمان)، ترک خانه از سوی قهرمان، ورود شیر، خبرگیری شیر از احوال قهرمان، اغواگری شیر، تسلیم شدن قهرمان به فرمان‌های شیر، یاریگر دروغین، پرس و جو، نبرد قهرمان با پهلوان دشمن) با داستان «رستم و سهراب»، نتوانستند به مقبولیتی همگانی و مشابه با این داستان دست یابند.

پی‌نوشت

(1) البته انتقاداتی نیز به روش پراپ وارد شده است. «پراپ و پیروانش را به این متهم ساخته‌اند که در جست‌وجوی شکل (فرم)، محتوا را فراموش کرده‌اند. از همین روست که لوی اشتراوس واژه تحقیرآمیز «شکل‌گرا» را به کار می‌برد» (مارتین 1386: 70). برخی نیز به او خرده گرفته‌اند که برخی کارکردهای قصه را در مقولات نامربوط گنجانده است (دلاشوا 1384: 16-17). «پراپ در جست‌وجوی شاه‌فرم گروهی از حکایات، هرگز جست‌وجویش را تا آنجا ادامه نداد که بپرسد یک کارکرد معین چه واکنشی را در مخاطبان یک قصه برمی‌انگیخته است.» (اسکولز 1383: 103)

(2) به دلیل آشنایی خوانندگان با داستان «رستم و سهراب» و نیز جلوگیری از به دراز کشیدن کلام از ذکر خلاصه آن خودداری شد.

(3) پانوف برون‌همسری را قاعده و دستورالعملی می‌داند که براساس آن فرد نمی‌تواند همسر خود را از درون گروهی که به آن تعلق دارد، انتخاب کند. این گروه که باید کاملاً مشخص شود تا مفهوم فوق معنا پیدا کند، می‌تواند یک گروه خویشاوندی، یک گروه اقلیمی و یا گروهی باشد که افراد آن پایگاه یکسانی دارند. (پانوف و پرن 1382: 120)

(4) یکی از نمودهای زن‌سالاری یا مادرسالاری، پیش‌قدمی زنان و به عبارت دیگر، خواستگاری از سوی زن به جای مرد است. (روح‌الامینی 1377: 167)

(5) ابیات مربوط به آیین تزویج را پژوهشگرانی چند الحاقی دانسته‌اند. در شاهنامه تصحیح خالقی مطلق نیز ابیات یادشده الحاقی به شمار آمده‌اند. گویا پژوهشگران گذشته چون مینوی به عدم تعلق ابیات مذکور به شاهنامه اعتقاد داشته‌اند. او در مقدمه داستان «رستم و سهراب» خود این الحاقات را متأثر از آیین اسلام می‌داند و چنین استدلال می‌کند که بدین وسیله خواسته‌اند مولود این تزویج، حرامزاده نباشد. وی ادامه می‌دهد که اصولاً در ازدواج‌های برخی جوامع باستانی فقط رضایت دو طرف کافی است. (مینوی 1369: بیج)

(6) امیدسالار بر این باور است که فریبکاری رستم در رویارویی با سهراب همچون حيله‌گری اودیسیوس در اودیسه دلیل کامل بودن ویژگی‌های پهلوانانه بوده و نشان ناجوانمردی نیست. (امیدسالار 1381: 89)

(7) رستگار بر این باور است که رستم در حقیقت در همین نبرد به دست پهلوان تورانی کشته شد. اما از آنجا که ایرانیان دوست نداشتند بپذیرند که جهان‌پهلوان آنها در میدان نبرد آن هم به دست پهلوانی ترک بی‌نام و آوازه کشته شده، در ابتدا کوشیدند که با ایجاد رابطه پدر و فرزندی، شکست رستم را از فردی از خانواده و تبار خود او نسبت دهند و در ادامه از این هم پیش‌تر رفتند و جای غالب و مغلوب را با طرح این «نیرنگ» عوض کردند زیرا نسبت نیرنگ‌سازی به پهلوان خویش را پسندیده‌تر از شکست و مرگ او یافتند. (رستگار فسایی 1369: 525)

منابع

- احمدی، بابک. 1378. ساختار و تأویل متن. تهران: مرکز.
- اسکولز، رابرت و همکاران. 1383. درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات. ترجمه فرزانه طاهری. تهران: آگه.
- اعتماد مقدم، علیقلی. 1355. آیین‌ها و رسم‌های ایرانیان باستان بر بنیاد شاهنامه فردوسی. تهران: اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر.
- افشاری، مهران. 1378. برزنامه (چاپ شده در دانشنامه جهان اسلام). زیر نظر غلامعلی حداد عادل. ج 1. تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.
- _____ . 1386. جهانگیرنامه (چاپ شده در دانشنامه جهان اسلام). زیر نظر غلامعلی حداد عادل. ج 1. تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.
- امیدسالار، محمود. 1381. جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی. تهران: بنیاد موقوفات افشار.
- ایگلتون، تری. 1383. نظریه ادبی. ترجمه عباس مخبر. تهران: مرکز.
- پاتر، آنتونی مورای. 1384. نبرد پدر و پسر در ادبیات جهان. ترجمه محمود کمالی. تهران: ایدون.
- پارکر، جان. 1383. ساختاریندی. ترجمه امیرعباس سعیدی پور. تهران: آشیان.
- پانوف، میشل؛ پرن، میشل. 1382. فرهنگ مردم شناسی. ترجمه اصغر عسکری خانقاه. تهران: سمت.
- پراپ، ولادیمیریاکولویچ. 1368. ریخت‌شناسی قصه‌های پریان. ترجمه فریدون بدره‌ای. تهران: توس.
- حمیدیان، سعید. 1372. درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی. تهران: مرکز.
- خالقی مطلق، جلال. 1372. «یکی داستان است پر آب چشم». گل رنجهای کهن. به کوشش علی دهباشی. تهران: مرکز.
- دلاشوا، لوفلر. 1384. زبان رمزی قصه‌های پری‌وار. ترجمه جلال ستاری. تهران: توس.
- راوندی، مرتضی. 1356. تاریخ اجتماعی ایران. ج 6. تهران: امیرکبیر.
- رزمجو، حسین. 1381. قلمرو ادبیات حماسی ایران. ج 1. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رستگار فسایی، منصور. 1369. «روایتی دیگر در مرگ رستم». بیست و یک گفتار درباره شاهنامه و فردوسی. شیراز: نوید شیراز.
- روح الامینی، محمود. 1377. نمودهای فرهنگی و اجتماعی در ادبیات فارسی. تهران: آگه.
- ستاری، جلال. 1373. سیمای زن در فرهنگ ایران. تهران: مرکز.
- صفا، ذبیح الله. 1374. حماسه سرایی در ایران. تهران: فردوس.
- عطاءبن‌یعقوب ناکوک. 1384. حماسه «برزنامه». به تصحیح احمد محمدی. همدان: دانشگاه بوعلی سینا.
- فروید، زیگموند. 1349. توتم و تابو. ترجمه محمدعلی خنجی. تهران: طهوری.
- فریزر، جیمزجرج. 1383. شاخه زرین. ترجمه کاظم فیروزمند. تهران: آگه.
- فردوسی. 1386. شاهنامه. دفتر سوم. به تصحیح جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- کریستن سن، آرتور امانوئل. 1367. ایران در زمان ساسانیان. ترجمه غلامرضا رشید یاسمی. تهران: امیرکبیر.

- مادح هراتی، ابوالقاسم. 1380. جهانگیرنامه. به کوشش سیدضیاءالدین سجادی. تهران: دانشگاه تهران - دانشگاه مک‌گیل.
- _____ . 1325. جهانگیرنامه. به کوشش اردشیر بنشاهی. بمبئی: چاپخانه سلطانی.
- مارتین، والاس. 1386. نظریه‌های روایت. ترجمه محمد شهباز. تهران: هرمس.
- مزدپور، کتایون. 1383. داغ گل‌سرخ و چهارده گفتار دیگر درباره اسطوره. تهران: اساطیر، مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها.
- _____ . 1354. «نشان‌های زن‌سروری در ایران باستان». مجله فرهنگ و زندگی. ش 19-20.
- مختاری، محمد. 1379. حماسه در رمز و راز ملی. تهران: توس.
- مینوی، مجتبی. 1369. داستان رستم و سهراب از شاهنامه فردوسی. به کوشش مهدی قریب و مهدی مدائینی. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- وهمن، فریدون. 1347. «رستم و سهراب». مجله سخن. دوره 18. ش 203.